خرافات در ترجمه آيات «استيضاح سامرى»

حسن رهبري

چکیده: روایات صحیح، نقش مهمی در شناخت مفاهیم قرآنی و تفسیر آیات ایفا می نمایند. چه بسا آیاتی که در مفهوم یابی آن جز مراجعه به روایات چاره ای نبوده است؛ حتی مفسران بزرگواری که تفسیر قرآن به قرآن را برگزیده اند و آیات را برای تفسیر یکدیگر کافی پنداشته اند، در وادی عمل به ناکارآمدی این روش پی برده و در تفسیر و تبیین آیات زیادی، ناگزیر از اقتباس از روایات گردیده اند.

اما گاه در تاریخ تفسیر قرآن، مشی اخباری گری، اجازه جرح و تعدیل در روایات را از مفسران سلب نموده و ورود روایات مجعول و اسرائیلیات را به حوزه ترجمه و تفسیر قرآن فراهم نموده است.

داستان استیضاح سامری توسط حضرت موسی (ع) - پس از بازگشت آن پیامبر از سفر طور - که در سوره طه بیان گردیده است، از جمله آیاتی که در هاله ای از جعلیات واقع شده و غبار خرافات، چهره حقیقی آن را پوشانده است.

این مقاله با بررسی روایت وارده و مفردات موجود در آیه، به دنبال خرافه زدایی از مفهوم آن است.

كليد واژه‏ها: سامری، خرافات، موسی (ع)، تفسیر آیات، تفسیر روائی

قرآن از «سامرى» در آيات 95،87 ،85 سورة «طه»، آن جا كه داستان حضرت موسى‏(ع) را بازگو مى‏كند، سه بار نام برده است.

سامرى، مردى گمراه، خودخواه و فريبكار در ميان اصحاب و لشكريان حضرت موسى‏(ع) بود كه توانست با استفاده از دورى چهل روزه آن پيامبرخدا (ص) در يك سحرآفرينى و شعبده‏بازى، بيشتر پيروان موسى (ع) را به بازگشت از آيين يكتاپرستى و قبول شرك و گوساله پرستى تشويق و وادار نمايد.

موسى كه با پيش‏بينى جنبه‏هاى ايمنى و پس از نصب جانشين خود، براى گفتگو با پروردگارش به كوه طور شتافته بود، پس از سى روز كه وعده نخستين بود، ده روز ديگر بر مأموريتش افزوده شد.

هنگامى كه موسى(ع) به سوى قومش بازگشت، آنان را گوساله‏پرست يافت، در آغاز به استيضاح و توبيخ برادرش هارون پرداخت و سپس رو به سوى سامرى كرد و چنين پرسيد:

« قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (٩٥)قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي» (طه/ 95-96)

اينكه در اين آيه حضرت موسى‏(ع) چه مى‏پرسد و سامرى چه مى‏گويد؛ و مترجمان و مفسّران درباره آن چه گفته‏اند، هدف از نگارش اين مقاله است.

معنايى كه از قديم تا كنون در خصوص اين آيه شهرت داشته و در تفاسير عربى، فارسى و ترجمه‏هاى قرآن وارد شده است از اين قرار است:

ترجمة تفسير طبرى- ترجمه‏اى مربوط به زمان منصوربن نوح سامانى (قرن چهارم هجرى) - چنين آورده است:

«گفت موسى: چى بودست تو را اين گوساله‏اى سامرى؟ گفت سامرى: بديدم آنچه نديدى شما آن را - با بنى‏اسرائيل - برگرفتم خاك از پى اسب جبرئيل، برانداختم آن خاك را در دهن گوساله، و چنان آراسته مرا تن من.» (طبرسي، 3/995)

تفسير كشف الاسرار هم همان مضمونِ تفسير طبرى را ارائه كرده است. (ميبدي، 6/156)

منهج الصادقين: «گفت از روى قهر و غضب و انكار، پس چيست اين كار عظيم تو اى سامرى؟ يعنى اين چيست كه كردى و چه چيز تو را بر اين داشت كه گوساله بساختى و به جهت آن بنى‏اسرائيل را از دين حق برگردانيدى؟

گفت: بينا شدم به آن چيزى كه بينا نبودند بنى اسرائيل... پس قبض كردم و گرفتم به كف دست خود مقدار يك قبضه از نشانة آن رسول (يعنى از خاك قدم اسب جبرئيل) پس درافكندم او را در درون گوساله... و همچنين كه گفتم بياراست براى من نفس من.» (كاشاني،6/20)

سيدكاظم معزى: «گفت: پس چيست كار تو اى سامرى؟ گفت: ديدم آنچه را نديدنش؛ پس برگرفتم مشتى از جاى پاى فرستاده را، پس افكندمش، و بدينسان آراست براى من دلم.»

ابوالقاسم پاينده: گفت: اى سامرى قضيه تو چيست؟ گفت: چيزى را كه آنها نديدند، بديدم، و از جاى پاى فرشته مرسل كفى برگرفتم و آن را در قالب گوساله انداختم، كه ضميرم براى من چنين جلوه‏گر ساخت.

محقق نيشابورى همان ترجمه سيدكاظم معزى را آورده است.

مهدى الهى قمشه‏اى: «آن گاه موسى به سامرى (با خشم گفت: اين چه فتنه‏اى بود كه برپا كردى؟ سامرى گفت من چيزى از قدم رسول حق (جبرئيل امين) را ديدم كه قوم نديدند؛ آن را برگرفته به گوساله ريختم؛ و نفس من چنين فتنه‏انگيزى را در نظرم جلوه داد.»

ترجمه الميزان همان ترجمه ابوالقاسم پاينده را آورده است.( طباطبايي،27/287)

تفسير راهنما: «[موسى] گفت: اى سامرى پس ماجراى تو چيست؟ گفت: من به چيزى توجه كردم كه آنان به آن توجه نكردند؛ پس مشتى از رد پاى آن رسول برگرفتم و آن را افكندم، و بدين گونه نفس من [آن را] برايم بياراست.» (رفسنجاني،11/193)

تفسير نمونه: «گفت: تو چرا اين كار را كردى اى سامرى؟ گفت: من چيزى ديدم كه آنها نديدند؛ من قسمتى از آثار رسول را گرفتم، سپس آن را افكندم و اين چنين نفس من، اين كار را در نظرم جلوه كرد.» (مكارم شيرازي، ترجمة قرآن،/318 و نمونه،13/282)

مفهوم آيه در تفاسير

تفسير مقابل بن سليمان (متوفاى150ق)

« قَالَ فَمَا خَطْبُكَ » يعنى فما أمرك؟ « يَا سَامِرِيُّ » يقول: فما حملك على ما أرى «قال» السامرى: « بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ » يقول: بما لم يفطنوا به، يقول: عرفت مالم يعرفوه من أمر جبريل – (ع)- « فَنَبَذْتُهَا » فى النار على أثر الحلى « وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي » يقول: هكذا زيّنت لى نفسى أن أفعل ذلك.» (مقاتل بن سليمان،2/339)

تفسير القمى (قرن سوم هجرى)

«فقال له موسى « قَالَ فَمَا خَطْبُكَ » قال السامرى: « بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا» يعنى من تحت حافر رمكة جبرئيل فى البحر، فنبذتها: اى أمسكتها « وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي » اى زيّنت. (قمي،2/36)

تفسير مجمع البيان (قرن ششم هجرى) (طبرسي،7/44)، تفسير الجلالين (قرن نهم و دهم هجرى) (سيوطي و محلّي،2/108)، تفسير ابى السعود (قرن دهم هجرى) (ابي السعود، 4/304)، تفسير روح البيان (قرن دوازدهم هجرى) (حقي البروسوي،5/501)، تفسير الفتوحات الالهيه، (قرن دوازدهم هجرى) (جمل،3/109)، و بسيارى از تفاسير شيعه و سنى ديگر، كه از همان مفهوم تفسير متقدمان پيروى كرده‏اند.

تفسير ابومسلم اصفهانى

واقعيت اين است كه مفهوم مشهور از آيه استيضاح سامرى به اندازه‏اى با مسائل خرافى، اسرائيليات و اشكالات، آميخته است كه عقل از پذيرش آن امتناع دارد.

نخستين كسى كه در تفسير اين آيه به اشكالات و سؤالات زيادى متوجه شده و تفسير معقول‏ترى آورده است، ابومسلم اصفهانى معتزلى مى‏باشد. (رك: دايره المعارف بزرگ اسلامي، 6/264-266)

ابومسلم اصفهانى كه در قرن سوم و اوايل قرن چهارم (322-254 ق) مى‏زيسته است، يكى از مفسّران مشهور زمان خود بوده و تفسيرى به نام «جامع التأويل لمحكم التنزيل» در 14 جلد داشته است كه هيچ يك از آنها اكنون در دسترس نمى‏باشد.

آنچه بر اهميت اين تفسير مى‏افزايد، اين است كه پس از ابومسلم مفسّران اعم از معتزلى و شيعى، از اين تفسير بهره بسيار برده‏اند. از آن جمله مى‏توان از قاضى عبدالجبار معتزلى، حاكم جشمى، سيد مرتضى، طبرسى و ابوالفتوح رازى نام برد.

شيخ طوسى نيز در مقدمه تفسير تبيان، او را ستوده، ولى از تطويل بى‏جهت وى در كلام خرده گرفته است. همچنين فخرالدين رازى، از اين تفسير بسيار نقل كرده است؛ و يكى از علماى معاصر هندى، اين منقولات را جمع‏آورى كرده و جداگانه با عنوان «ملتقط جامع التأويل لمحكم التنزيل» به چاپ رسانده است. (همان،/226)

امام فخر رازى تفسير ابومسلم از آيه ياد شده را در تفسير خود آورده و سپس توضيحاتى را بر آن افزون است كه در زير مى‏خوانيد:

«همه مفسّران بر اين باورند كه منظور از «رسول» جبرئيل و مراد از «اثر» خاك پاى جبرئيل است. ولى مفسّران، اختلاف نظر دارند كه سامرى، جبرئيل را چه زمانى ديده است؟

بيشتر آنان معتقدند وى زمانى جبرئيل را ديده است كه دريا براى موسى شكافت ولى از على‏(ع) نقل شده است كه سامرى، آن گاه جبرئيل را ديده است كه جبرئيل براى بردن موسى به كوه طور آمده بود. اما مفسّران بر اين قول اشكال كرده‏اند كه چگونه سامرى توانسته است از بين مردم، جبرئيل را شناسايى كند!

ابن عباس مى‏گويد: زمانى كه فرعون دستور كشتن پسران بنى‏اسرائيل را صادر كرده بود، زنان پس از زايمان، نوزادان پسر خود را از ترس فرعونيان در جايى رها مى‏كردند. ملائكه آنها را گرفته و پرورش مى‏دادند؛ و سپس بين مردم رها مى‏كردند. سامرى از جمله آنانى بود كه جبرئيل، نگهدارى او را به عهده گرفته بود؛ و با شير و عسل [كه از انگشتانش ترشح مى‏كرد] او را پرورش داده بود. از اين رو، سامرى، جبرئيل را مى‏شناخت! - بديهى است كه اين نقلها نمى‏تواند مستند و قابل اعتنا باشد و ما صرفاً به خاطر ين كه تلقّى مفسرّان را از آيه بنمايانيم، آن را آورده‏ايم -

ابن جريح مى‏گويد:

از اين جاست كه سامرى مى‏گويد: «چيزى ديدم كه ديگران نديدند». پس تفسير كسى كه ديدن را به گاهى علمى تفسير كرده است، درست مى‏باشد؛ يعنى مى‏گويد: دريافتم كه خاك پاى اسب جبرئيل، خاصيت زنده كردن دارد!

«ابومسلم اصفهانى» [در نقد اين ديدگاه و روايت] مى‏گويد: آنچه كه مفسّران در اين باره گفته‏اند، در قرآن بدان صراحت ندارد، بلكه اينجا ديدگاه و تفسير ديگرى مطرح است كه چنين است:

مراد از «رسول» در آيه، موسى‏(ص) و «اثر» آن، سنت و روش اوست كه بدان امر شده بود، چنانچه گفته مى‏شود: فلانى دستور را پذيرفت و از او پيروى كرد. پس فرايند ماجرا اين مى‏شود كه زمانى كه موسى با زبان سرزنش، از كارى كه سامرى براى گمراهى قومش كرده بود، پرسيد؛ سامرى گفت: متوجه شدم كه تو در راه حق نيستى؛ پس اى رسول! اندكى از سنت و شيوة تو را كه پذيرفته بودم رها كردم [آن وقت آنچه دلم خواست انجام دادم]. اما اين كه در مذاكره موسى « أَثَرِ الرَّسُولِ » را با عبارت غايب آورده، از باب سخن گفتن زيردست با امير است كه مى‏گويد: امير هر چه گويد و هر چه فرمايد و اما اين كه چرا سامرى موسى را «رسول» خطاب كرده است، از باب كفر و انكار رسالت او بوده است. همان گونه كه در قرآن در خطاب به پيامبر(ص) اسلام هست: «يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» (حجر/6) «اى كسى كه ذكر بر او نازل شده، تو ديوانه‏اى» هرچند كه به نزول قرآن باور نداشتند.» (فخررازي،22/110و111)

«فخر رازى» در ادامه مى‏نويسد:

«سخن ابومسلم، هر چند ناهمسان با ديدگاه مفسّران است؛ اما به دلايلى محققانه مى‏باشد:

1- جبرئيل با نام «رسول» شناخته شده نيست، تا «ال» تعريف به آن اشاره داشته باشد...

2- ضميرى لازم دارد كه به مشتى خاك از رد پاى اسب رسول اشاره نمايد؛ در حالى كه ضمير خلاف اصل است.

3- سامرى با چه ويژگى‏هايى در ميان آن همه مردم توانست جبرئيل را ببيند و بشناسد؟

همچنين سامرى از كجا به آن خاصيت اسب پاى جبرئيل پى برده بود؟ و آن كه مى‏گويند، او را جبرئيل پرورش داده بود؛ سخن بعيدى است. زيرا اگر سامرى توان شناخت جبرئيل را داشت - كه به كمال عقل او بر مى‏گردد - آن وقت مى‏توانست به راستى رسالت حضرت موسى‏(ع) هم شناخت پيدا بكند، نه اين كه به گمراه كردن قوم موسى مبادرت بورزد. حال كه چنين نشده است، مربى‏گرى جبرئيل در كودكى او چه فايده‏اى داشته است.

4- اگر ممكن باشد برخى از كافران با آگاهى از خاصيت خاك، چنين كارى انجام دهند آن وقت درباره حضرت موسى(ع) خواهند گفت كه او هم به چيزى شبيه آن آگاهى داشت كه توانست معجزاتى بياورد؛ و بالاخره معجزه مخدوش و نامفهوم مى‏گرديد؛ و باب معجزات بسته مى‏شد.» (همان)

تفسير الميزان

اين تفسير، اقوال دوگانه گذشته را در شرح آيه آورده و هر كدام را به دلايلى مردود شمرده، آن گاه احتمال قول سومى را مى‏دهد كه به شرح ذيل مى‏باشد:

«ممكن است براى آيه معناى سومى ارائه كرد - كه ديگران هم احتمال داده‏اند - و آن اين كه موسى(ع) به قومش دستور داده بود كه از ترس قبطيان، طلا و جواهرات خود را همراه داشته باشند. چون در بين طلاهاى جمع آورى شده توسط سامرى، طلاهاى متعلق و يا منسوب به موسى‏(ع) هم وجود داشت، شايد مراد از « أَثَرِ الرَّسُولِ » همانها بوده باشد. پس سامرى در جمله «فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» مى‏خواهد بگويد؛ من در كار ريخته‏گرى و مجسمه‏سازى ماهرم؛ مقدارى از اموال رسول را گرفته، ريخته‏گرى كردم و اطلاعاتى دارم كه مردم ندارند؛ پس وسوسه مرا گرفت، كه خوب است با طلاهاى رسول مجسمه‏اى بسازم؛ پس مشتى از اثر رسول - كه همان زيورها باشد - گرفتم و در آتش انداختم؛ و براى مردم گوساله‏اى در آوردم كه صدا مى كرد؛ طورى ساختم كه هر وقت هوا در درون آن وارد مى‏شد و با فشار از دهانش بيرون مى‏آمد صداى گوساله مى‏كرد.» (طباطبايي،7/303)

علامه طباطبايى، هر چند اين تفسير را بيشتر مى‏پسندد، ولى در پايان با مطرح كردن پرسش‏هايى چند، آن را هم مورد ترديد قرار مى‏دهد. آن پرسش‏ها چنين است:

«1- با اين كه سامرى با خود موسى سخن مى‏گفت چرا نمى‏گويد از «اثر تو» چيزى را بر گرفتم و مى‏گويد از «اثر رسول»

2- چرا طلاهاى مردم را اثر رسول خوانده است!

3- چرا با اين كه خودش به گوساله ارادت مى‏ورزيد ساختن آن را وسوسه نفسانى ناميد!» (همان)

تفسير موضوعى «منشور جاويد»

«مفسّران دو احتمال داده‏اند كه هيچ كدام استوار به نظر نمى‏رسد: احتمال اول اين است كه سامرى مى‏گويد: به هنگام آمدن لشكر فرعون به كنار دريا، من جبرئيل را بر مركبى ديدم كه لشكر فرعون را به ورود به جاده‏هاى خشكيده دريا تشويق مى‏كرد و پيشاپيش آنان حركت مى‏كرد، من قسمتى از خاك پاى مركب او را برگرفتم و آن را در درون مجسمه گوساله افكندم. اين گوساله از بركت آن است.

بيشتر مفسّران اين احتمال را پذيرفته‏اند؛ ولى آيا اين يك فرد عادى مى‏تواند فرشته مجسم را ببيند؟ فرض مى‏كنيم كه مى‏تواند ببيند؛ لكن اين پرسش پيش مى‏آيد كه سامرى مگر از بنى‏اسرائيل نبود؟ در حالى كه آيات گذشته شهادت داد كه بنى‏اسرائيل از دريا گذشته بودند كه آل فرعون رسيدند؛ و به گمان اين كه راه خشك است به مسير خود ادامه دادند و غرق شدند. در اين صورت سامرى در چه موقع توانست از پشت مركب جبريل بيايد و خاكى از اثر آن بردارد؟ گذشته از اين، از كجا فهميد كه اثر پاى اسب جبرئيل داراى چنين خاصيتى است كه اگر بر جمادى ريخته شود به صدا در مى‏آيد؟... احتمال ديگر اين كه من به آثار (تعاليم) رسول، يعنى موسى، مؤمن بودم؛ ولى آن گاه كه به فكر ساختن گوساله براى بنى‏اسرائيل افتادم؛ اين تعاليم را به دور ريختم و اين كار در نظرم زيبا جلوه كرد. در اين صورت، رسول به معناى پيامبر خواهد بود؛ و مقصود از اثر، تعاليم اوست.

همچنان كه مقصود از «فَقَبَضْتُ قَبْضَةً» ايمان به برخى از تعاليم رسول مى‏باشد؛ و مقصود « نبذتُها»ترك تعاليم اوست.

حق اين است كه كه اين احتمال بسيار دور از ظاهر آيه و تأويل است. بايد صبر كرد تا به مرور زمان و دقت در آيات، مفهوم آيه برايمان روشن شود. (سبحاني،12/175)

تفسير نمونه

اين تفسير پس از اين كه دو ديدگاه فوق را ياد كرده است، مى‏نويسد:

«به هر حال هر يك از اين دو تفسير، طرفدارانى دارد و داراى نقاط روشن و يا مبهم است؛ ولى روى هم رفته، تفسير دوم (تفسير ابومسلم اصفهانى) از جهاتى بهتر به نظر مى‏رسد؛ به خصوص اين كه در حديثى در كتاب «احتجاج طبرسى» مى‏خوانيم: هنگامى كه اميرمؤمنان على‏(ع) بصره را فتح كرد، مردم اطراف او را گرفتند و در ميان آنها «حسن بصرى» بود و الواحى با خود آورده بود كه هر سخنى را اميرمؤمنان على‏(ع) مى‏فرمود، فوراً يادداشت مى‏كرد؛ امام با صداى بلند او را در ميان جمعيت مخاطب قرار داد و فرمود: چه مى‏كنى؟ عرض كرد: آثار و سخنان شما را مى‏نويسم تا براى آيندگان بازگو كنم.اميرمؤمنان فرمود:

«أمّا إنّ لكل قوم سامرياً و هذا سامرىّ هذه الأمة! إنّه لايقول لامساس و لكنّه يقول لاقتال»: بدانيد! هر قومى و جمعيتى سامرى دارد؛ و اين مرد (حسن بصرى) سامرى اين امت است! تنها تفاوتش با سامرى زمان موسى‏(ع) اين است كه هر كس به سامرى نزديك مى‏شد، مى‏گفت «لامساس» (هيچ كس با من تماس نگيرد) ولى اين مى‏گويد: «لا قتال» (يعنى نبايد جنگ كرد حتى با منحرفان. اشاره به تبليغاتى است كه حسن بصرى بر ضد جنگ جمل داشت.)

از اين حديث استفاده مى‏شود كه سامرى نيز مرد منافقى بوده است كه با استفاده از پاره‏اى مطالب حق به جانب، كوشش براى منحرف ساختن مردم داشته است و اين معنا با تفسير دوم مناسب‏تر مى‏باشد.» (مكارم شيرازي، تفسير نمونه، 13/286)

نگاهى گذرا به چهار ديدگاه

با توجه به ديدگاه‏هاى تفسيرى كه دربارة اين آيه مطرح شد، در مجموع چهار ديدگاه را مى‏توان ياد كرد:

1- برداشت ابوجعفر طبرى (برگرفتن سامرى از خاك زير پاى جبرئيل و زدن آن به مجسمه گوساله و صدا كردن آن.)

2- برداشت ابومسلم اصفهانى (پذيرش قسمتى از آيين موسوى توسط سامرى و سپس رها كردن آن در ماجراى غيبت موسى به دليل هواى نفسش.)

3- تفسير احتمالى صاحب الميزان (گرفتن زيور آلات موسى و پيروانش توسط سامرى و گوساله سازى وى.)

4- بيان جعفر سبحانى (نامفهوم بودن آيه در عصر حاضر.)

نقد و بررسى هر يك از ديدگاهها

بررسى ديدگاه اول

اين ديدگاه كه به «ابوجعفر طبرى» تعلّق داشت، در معرض اين نقدها قرار دارد:

الف. اصل روايت مرسل، بدون سند، و بدون نام امامى است كه از او نقل شده است و قابل اعتماد نيست. (طباطبايي،27/311)

ب. فرشتگان، زمانى كه به صورت انسان در ميان مردم مجسّم مى‏شوند، حتى براى پيامبران هم قابل شناسايى نيستند؛ مگر اين كه علم غيب آنان را يارى كند؛ يا اين كه فرشتگان خود را معرفى نمايند.

قرآن در سوره‏هاى «حجر» و «ذاريات» آن گاه كه به داستان حضرت ابراهيم‏(ع) اشاره دارد، از وارد شدن ميهمانانى به او ياد مى‏كند. آنان به ابراهيم‏(ع) سلام مى‏كنند؛ ابراهيم پس از جواب سلام، در حالى كه آنان برايش كاملاً ناآشنا مى‏نمودند «قومٌ مُنكَرون» نگرانى و وحشت خود را از آنان ابراز مى‏نمايد «إنّا منكم وَجِلون» [آنان كه فرشتگان الهى بودند] مى‏گويند: نترس كه ما فرزندى را به تو مژده مى‏دهيم... (رك: حجر/53-51 و ذاريات/25-24 و هود/70-80)

همچنين در سوره‏هاى هود و حجر، از آيات مربوط به لوط ‏(ع) استفاده مى‏شود كه آن پيامبر در آغاز، فرشتگان را نشناخت، و از مهاجمان مى‏خواست تا ميهمانان او را آسيب نزنند «هَؤُلاءِ ضَيْفِي فَلا تَفْضَحُونِ» «اينان ميهمانان من هستند؛ مرا در پيش آنان رسوا مكنيد...»( رك: هود/78 و حجر/68)

در رواياتى از امام محمد باقر‏(ع) آمده است كه ملك الموت، براى گرفتن جان رسول اللَّه ‏(ص)، در سيماى يك فرد عرب به درب خانة آن حضرت آمد. درب زد. على‏‏(ع) در را باز كرد؛ و از حاجت آن مرد پرسيد. گفت: لازم است حتماً ديدارى با پيامبر خدا (ص) داشته باشم. با اصرار تمام وارد شد. بر بالين رسول اللَّه(‏ص) نشست و خود را معرفى كرد...(اربلي،1/25)

اكنون در جايى كه طبق مضمون آيات قرآنى و روايات وارده، شناخت فرشتگان در شكل انسان، براى پيامبران ممكن نبوده است، سامرى چگونه توانسته است جبرئيل را شناسايى كرده و خاك از زير پاى اسب او بردارد؟ فرهنگ قرآنى، آن را پذيرفتنى نمى‏نماياند.

ج. نزول جبرئيل، براى انجام مأموريتى عليه فرعون، زمانى بود كه قوم موسى از دريا گذشته بودند؛ پس سامرى چطور و از كجا متوجه حركت جبرئيل به سوى فرعون شده و خاك از زير پاى او برداشته است؟

د. بر فرض كه چنين داستانى درست باشد، آن وقت اين سؤال متبادر به ذهن مى‏شود كه سامرى خاصيّت زير پاى جبرئيل را چگونه تشخيص داده است!

هـ. به قول فخر رازى، اگر آن خاك داراى چنين خاصيتى بوده، و سامرى با زدن آن به مجسمه، معجزه‏اى نشان داده باشد، آن وقت آيا معجزات پيامبران زير سؤال نخواهد رفت و مردم نخواهند گفت كه معجزات پيامبران جز كشف و استفاده از بعضى از خصوصيات پديده‏ها چيز ديگرى نيست؟

و. جواب در هر گفته‏اى بايد همواره از سؤال تبعيّت نمايد، و الا نامفهوم خواهدبود. سؤال حضرت موسى‏(ع) از سامرى اين است كه: « فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ» - هدف و انگيزه كار تو چه بود، اى سامرى؟ بنابراين، سؤال از صنعت و شيوة كار سامرى نيست تا چگونگى طراحى و مواد و عنصر آن را توضيح دهد؛ بلكه سخن از انگيزه سامرى براى روى آوردن به گوساله‏سازى است.

واژه «خطب» در آيات قرآنى، جز انگيزه و هدف كار، معناى ديگرى را نمى‏رساند:

« قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ» (حجر/ 57)

« [ابراهيم‏‏(ع) از ملائكه‏اى كه به عنوان ميهمان وارد خانه او شده بودند] مى‏پرسد: اى مأموران، منظور و هدف شما چيست؟»

«قَالَ مَا خَطْبُكُمَا» (قصص /23)

« [موسى‏‏(ع) از دختران شعيب كه در كنار چاه مدين معطل ايستاده بودند] مى‏پرسد: كار شما چيست؟ يا، خواسته شما چيست؟»

بررسى ديدگاه دوم

اين ديدگاه توسط ابومسلم اصفهانى در اواخر قرن سوم مطرح شده و به نام او شهرت يافته است، و در صفحات پيشين مطرح شد.

بيشتر تفاسير شيعه و سنى اين ديدگاه را يا به هيچ انگاشته و مطرح نكرده‏اند، يا اگر مطرح كرده‏اند بنا به دلايلى كه در زير بدان مى‏پردازيم، رد كرده‏اند. از تفاسير و ترجمه‏هاى قرآنى كه در پيش آورديم، «تفسير فخر رازى»، «تفسير نمونه»، «مصحف الميسر» و «ترجمة قرآن ناصر مكارم شيرازى»، اين ديدگاه را محققانه يافته و آن را پذيرفته‏اند.

علامه طباطبايى بر اين تفسير اشكالاتى وارد دانسته‏اند كه چنين است:

«اولاً سياق آيه نشان مى‏دهد كه سه موضوع يكى پس از ديگرى مطرح شده و هر يك متوقف و متنوع بر موضوع قبل از خود بوده است:

1- ديدن آنچه ديگران نديده‏اند.

2- برداشتن و برگرفتن آن چيز.

3- فروافكندن آن.

اين در حالى است كه آن چه ابومسلم گفته ميان اين سه قسمت نظم و ترتيب ديگرى را مى‏طلبد كه چنين است:

1- به چيزى آگاهى يافتم كه ديگران آگاهى نداشتند.

2- پس بخشى از مطالب دينى تو را كه پذيرفته بودم مورد انكار قرار دادم وبه دور ريختم.

علامه مى‏گويد: اگر براستى منظور آيه اين بود مى‏بايست آن را با بيان ديگرى ابراز دارد زيرا در اين معنا «فاء» تفريح در «فقبضت» درست معنا نمى‏شود. به نظر علاّمه اگر منظور خداوند معنايى بود كه «ابومسلم» گفته است، بايد عبارت آيه چنين مى‏بود: «لصرت بما لم يبصروا به فنبذت ما قبضة من اثر الرسول»، يا بايد چنين مى‏بود: « فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا».

ثانياً، لازمه توجيه آن، اين است كه جمله «و كذلك سوّلت لى نفسى» اشاره باشد به علت ساختن گوساله، و جواب از پرسش موسى‏(ع) كه پرسيد: «قَالَ مَا خَطْبُكُمَا» و حاصل آن، اين باشد كه اگر گوساله را ساخته تنها از اين جهت بوده كه نفسش او را تسويل كرد تا مردم را گمراه كند؛ پس مدلول آيه اين است كه او موحد نبوده و مدلول بعدش اين مى‏شود كه او بت‏پرست هم نبوده؛ نه موحد بوده و نه بت‏پرست؛ با آن كه كلام موسى‏‏(ع) به حكايت قرآن كه مى‏فرمايد: «وَانْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ» (طه /97) «به معبودت نگاه كن كه او را مى‏پرستيدى كه چگونه آتشش مى‏زنيم» دلالت دارد بر اين كه سامرى بت‏پرست بوده است.

ثالثاً، تعبير از موسى‏(ع) به عنوان رسول و به شكلى كه گويى او غايب است با اين كه با خود او حرف مى‏زده، بعيد است.» (طباطبايي،27/302)

بررسي ديدگاه سوّم

در بررسى ديدگاه علامه طباطبايى، در آغاز ناگزير از تبيين بعضى واژه‏هاى هستيم كه در آيه مورد بحث به كار رفته است:

الف. بَصُرتُ

آيا اين واژه در قرآن به مفهوم «ديدن» با چشم است يا «آگاهى و بصيرت» نسبت به چيزى يا موضوعى؟

اهل لغت مى‏گويند:

«بصر» از جمله واژه‏هايى است كه در سه باب از ابواب شش گانه ثلاثى مجرد كاربرد دارد:

«بَصَرَ - يَبصُرُ - بَصراً (از باب نَصَرَ - يَنصُرُ)

بَصُرَ - يَبصُرُ - بَصراً (از باب شَرُفَ - يَشرُفُ)

بَصِرَ - يَبصَرُ (از باب عَلِمَ - يَعلَمُ)

بَصَر، به عضو بدنى كه داراى بينايى است، اطلاق مى‏شود؛ و نيز به معناى بينايى و چشم و دانايى و علم است و جمع آن، ابصار»( محقق،3/215)

اين واژه هر گاه در باب شَرُفَ يَشرُفُ (بَصُرَ يَبصُرُ) وارد شده، همواره مفهوم بصيرت و آگاهى داده است نه ديدن با چشم ظاهرى.

المعجم الوسيط: بَصُرَ يَبصُرُ بَصَراً وَ بَصارَةً: صار بصيراً. صار ذابصيره.» (انيس،1/59)

لسان العرب: «بَصُرتُ بالشى‏ء: علمته؛ قال عزّ و جلّ: « بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا»

مفردات راغب: «و قلّما يقال بَصُرتُ فى الحاسّة اذا تُضامّه رؤيةُ القلبِ: و قال تعالى: «بَصُرتُ بما لم يَبصُروا به.» (راغب اصفهاني،/46)

استعمال «بصُرتُ» براى ديدن با چشم، زمانى كه به آگاهى قلبى دلالت نكند بسيار نادر است؛ چنانكه آمده است: آگاهى يافتم به آنچه ديگران آگاه نشدند.

بنابراين در آيه ياد شده، ديدن با چشم ظاهرى مطرح نيست تا به صغرا و كبرا كردن قضيه نيازى داشته باشد.

ب. أثر (اثرالرسول):

آيا «اثر» در لغت تنها به مفهوم «جاى پا» آمده است كه اغلب مفسّران و مترجمان اين آيه، از آن به جاى پاى اسب جبرئيل برداشت نموده‏اند؟

اهل لغت در معناى اين واژه مى‏نويسند:

«أثر: مابقى من رسم الشى‏ء. بقيةالشى‏ء. الأجل. الخبر. سنن النبى. الحديث. العلامة. لمعان السيف. خرج فى اثره‏اى بعده. و على الأثر اى فى الحال.»(رك: ابن منظور، انيس، ذيل واژة «اثر»)

«اثر يعنى آنچه از شكل چيزى باقى مى‏ماند؛ باقى مانده هر چيزى؛ مرگ؛ خبر؛ سنت پيامبر؛ حديث؛ نشانه؛ درخشش شمشير؛ دنبال كردن؛ فورى و بى‏درنگ.»

با توجه به معانى واژه در مى‏يابيم كه «جاى پا» از معانى اصلى آن نمى‏باشد؛ هر چند مى‏تواند در صورت وجود قرينه‏اى يكى از مصاديق آن باشد؛ ولى ويژه كردن آن در آيه به جاى پا، جز داستان جعلى خارج از قرآن، قرينه‏اى وجود ندارد تا بدان پاى فشاريم.

«اثر» در ديگر آيات قرآنى

«سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» (فتح/ 29)

«در چهره‏هاى ايشان (ياران راستين پيامبر) نشان سجده است»

« وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى (٨٣)قَالَ هُمْ أُولاءِ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى» (طه/ 83-84)

«اى موسى! چرا از قومت (براى آمدن به طور) پيشى گرفتى؟ گفت: آنان به دنبال منند؛ و من به سوى تو شتاب كردم تا از من خشنود شوى.»

« فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الأرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» (روم/ 50)

«به نشانه‏ها و پيامدهاى رحمت خداوندى نگاه كن كه چگونه زمين را پس از مرگ، زندگى و نشاط مى‏بخشند!»

«بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ» (زخرف/ 22-23)

«گفتند: ما پدرانمان را در آيينى يافته‏ايم، و بر آيين آنها هدايت شده‏ايم - يا - اقتدا كرده‏ايم.»

« إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» (يس/12)

«ما مردگان را زنده مى‏كنيم؛ و آنچه را از «اعمال نيك و بد» از پيش فرستاده‏اند، همه را مى‏نويسيم؛ و همه چيز را در كتاب آشكاركننده‏اى برشمرده‏ايم.»

«اثر» در روايات

امام زين العابدين‏‏(ع) مى‏فرمايد:

«على‏‏(ع) هر وقت به مصيبتى گرفتار مى‏آمد، آن روز هزار ركعت نماز مى‏خواند؛ شصت مسكين را غذا مى‏داد؛ و سه روز، روزه مى‏گرفت. پيامبر(ص) هم چنين مى‏كرد؛ پس: «فَاتَبعوا أثر نبيّكم و لا تخالفوه» شما هم «روش» پيامبرتان را پيروى كرده و با آن مخالفت نورزيد.» (نوري،2/481)

امام حسن‏‏(ع) از اسماء بنت عميس نقل مى‏كند كه گفت:

«زمانى كه خبر مرگ جعفر را آوردند «نظر رسول اللَّه‏(ص) الى ما بعينى من أثر البكاء فخاف على بصرى...»( همان،15/361) «پيامبر به آنچه در چشمم در نتيجه اشك ريختن به وجود آمده بود نگاه كرد و براى چشمم نگران شد ...»

«قال رسول اللَّه: «... إن الصّلوة على أثر السّواك خير من خمس و سبعين صلوة بغير سواك»( همان،1/366)

«نماز، پس از مسواك كردن از هفتاد و پنج نماز بدون مسواك زدن بهتر است.»

على‏‏(ع) مى‏فرمايد:

«إنّ اللَّه جميل يحبّ الجمال و أن يرى أثر نعمته على عبده».( همان،3/235)

«خداوند زيباست؛ زيبايى را هم دوست دارد؛ همچنين دوست مى‏دارد كه «نشانه و نتيجه» نعمت‏هايى كه داده است در بنده‏اش مشاهده نمايد.»

على‏‏(ع) راجع به اشتباهكارى گروه‏هاى مختلف، مى‏فرمايد:

«و لا يَقتَصُّونَ أَثَرَ نَبِىٍ...»( فيض الاسلام، خطبة87 و صبحي صالح، خطبة88) «از سنّت پيامبرى پيروى نمى‏كنند.»

از اين رو، با توجه به آيات و روايات، «اثر» در هر نوع نشانه و نتيجه علمى، فرهنگى، اخلاقى و معنوى كاربرد داشته و به تنهايى و بدون قرينه لفظى و معنوى، در مفهوم «ردّ پا» مورد استفاده قرار نگرفته است؛ و اگر اين واژه به «رسول» (اثرالرسول)، يا به «نبى»(اثر النبى)(اثر نبيكم)، يا به «جبرئيل»(اثر جبرئيل) (رك: كليني،2/250) 1، در قرآن و روايات اضافه شده، در هيچ كدام به مفهوم نقش پا نيامده است؛ بلكه در مفهوم سنت و سخن و پيروى آنان به كار رفته است؛ و اگر به «سجود» (اثر سجود) وارد شده، كنايه از چهره و رفتار مؤمنانه ياران راستين پيامبر دارد، نه جاى پا و جاى مهر در پيشانى آنان؛ زيرا سخن از تعريف سيما و اعمال خداپسندانه آنان است نه تعريف تنهاى پيشانى آنان.

ج. نَبَذتها

مفسّران و مترجمانى كه در معناى آيه، تحت تأثير داستان مجعول و يا نوشته ديگران بوده‏اند، ناگزير در «نبذتها» آن را در مفهوم «ريختن» يا «زدن» خاك پاى اسب جبرئيل به گوساله مصنوعى سامرى گرفته‏اند؛ در حالى كه در ادبيات عرب و در اصطلاح قرآنى، اين كلمه و مشتقات آن به معناى رها كردن، ترك كردن، دور افكندن با بى‏اعتنايى و عهد و پيمان‏شكنى آمده است، نه زدن و ريختن.

اهل لغت در معناى آن مى‏نويسند:

«النبذ: إلقاء الشى‏ء و طرحه لقلة الإعتداد به» (راغب اصفهاني،/502)

«انداختن چيزى به دليل بى‏ارزشى.

«رميته و ابعدته» (ابن منظور،3/511)

«انداخت و دور كرد.»

«نبذالأمر: أهمله و لم يعمل به» «نبذالعهد: نَقَضَه» (انيس،2/896) «سستى كرد و از اجراى دستور سرباز زد.» «پيمان شكنى كرد.»

«نابَذَ: خالفه و فارقه عن عداوة» (معلوف،784)

«مخالفت كرد و از روى دشمنى جدا شد.»

«المنبوذ: الذى تنبذه والدته فى الطريق حين تلده.» (ابن منظور،3/511)

«نوزاد رها شده بر سر راهى پس از تولد.»

«نَبَذَ» در آيات قرآنى

«أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يُؤْمِنُونَ» (بقره/ 100)

«هر بار (يهوديان) پيمان بستند، گروهى آن را دور افكندند.»

« وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ» (بقره/ 101)

«هنگامى كه به آنان پيامبرى از سوى خدا آمد و با نشانه‏هايى كه نزد آنان بود مطابقت داشت؛ گروهى از آنان كه داراى كتاب بودند، كتاب را پشت سر افكندند؛ گويى كه هيچ نمى‏دانند.»

« فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ» (قصص/ 40)

«او (فرعون) و لشكريانش را گرفتيم و به دريا افكنديم.»

« كَلا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ» (همزه/ 4)

«چنين نيست كه مى‏پندارد؛ به زودى در آتشى خردكننده پرتاب مى‏شود.»

« وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» (مريم/ 16)

«در اين كتاب، مريم را ياد كن؛ هنگامى كه از خانواده‏اش جدا شد و در ناحيه شرقى قرار گرفت.»

« لَوْلا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ» (قلم/ 49)

«اگر رحمت خدا ياريش نمى‏كرند، بيرون افكنده مى‏شد؛ در حالى كه نكوهيد بود.»

با توجه به مفهوم واژه «نبذ» در لغت‏نامه‏ها و مفاهيم قرآنى، در مى‏يابيم، كسانى كه در آيه مورد بحث، آن را در مفهوم زدن و يا ريختن در خمير مايه گوساله به كار برده‏اند؛ به معناى درست آيه دست نيافته‏اند؛ بلكه ناخودآگاه، از يك مفهوم انتزاعى كه داستان ساختگى در تفاسير وارد نموده است پيروى كرده‏اند.

صاحب «الميزان» هم هر چند داستان ساختگى را به شدت نفى مى‏كند؛ اما داستان احتمالى ديگرى را - تا حدودى - مى‏پسندد كه در آن هم «بصُرتُ» به معناى (ديدن)، « أَثَرِ الرَّسُولِ » به معناى (طلاهاى موسى) و «نَبَذتُها» به معنى (ريختن و زدن طلاها به گوساله‏ها) مصداق يافته است.

نتيجه

الفاظ و كلمات قرآنى براى ذات معانى وضع شده‏اند؛ و بايد با توجه به «قرينه مقالى» در معانى متناسب با خود به كار برده شوند. استعمال لفظ در بيش از يك معناى حقيقى يا مجازى، نيازمند «قرينه معيّنه» است.

در «آيه استيضاح سامرى»، آنچه در معانى الفاظ به كار رفته ديديم، نه «ديدنى» مطرح بود و نه «جاى پايى» و نه «زدن و ريختنى» بلكه «آگاهى» بود و «سنت پيامبر» و «رها كردن آن سنّت».

و امّا اشكال دوّم علاّمه به اين كه آيا سامرى موحّد بوده است يا مشرك و بت‏پرست اين گونه قابل پاسخگويى است كه سامرى در آغاز امر تحت تأثير برخى از آموزه‏هايى موسى قرار داشته و موحّد بوده است ولى در نتيجه تسويل نفس و رها كردن آن آموزه‏ها، پايه شرك را بنا نهاده است و اكنون كه مورد عتاب و مؤاخذه قرار گرفته، به اشتباه خود اعتراف كرده است. ولى موسى كه عمل شيطانى سامرى را با يك اعتراف ساده قابل جبران نمى‏داند، به منظور تحقير سامرى و بتى كه او درست كرده مى‏گويد: «و انظر الى الهك الذى ظَلَّتَ عليه عاكفاً لنحرّقنه».

اشكال سوّم علاّمه نيز، اشكالى است كه در همه وجوه معنايى به شكلى وجود دارد، زيرا اگر «الرّسول» را فرشته وحى بدانيم ارجاع الف و لام عهد به قبل، نياز به توجيه دارد؛ زيرا در آيات قبل مرجع صريحى براى «الرسول» نيست و اگر احتمال مورد پسند خود علاّمه را بپذيريم، دقيقاً همان اشكال علاّمه بر آن وارد است زيرا در آن صورت نيز منظور از «الرّسول» خود موسى است.

در نتيجه معناى آيه مطابق با سؤال حضرت موسى‏(ع) از سامرى همان است كه «ابومسلم اصفهانى» مطرح كرده و بدين‏طريق توان علمى و تدبّر و تفكّر عميق خود را در تفسير آيات، بله روزگاران به يادگار سپرده است و اين معنا كمترين اشكال را داراست.

منابع و مآخذ

1. قرآن كريم، ترجمه مهدي الهي قمشه اي

2. نهج البلاغه .

3. ابن منظور، محمد بن مكرم؛لسان العرب، ادب الحوزه، قم، 1363ش.

4. ابى السعود، تفسير ابى السعود، دارالكتب العلمية، بيروت، 1419 هـ.

5. الاربلى، على بن عيسى؛ كشف الغمه، ترجمه على بن حسين زوارئى، كتابچى حقيقت، تبريز، 1381 هـ.

6. انيس، ابراهيم و ديگران؛ المعجم الوسيط، مكتبة الاسلامية، استانبول.

7. پاينده، ابوالقاسم؛ترجمه قرآن كريم،1366ش.

8. طبري، محمد بن جرير؛ ترجمه تفسير طبرى، تصحيح حبيب يغمايى، انتشارات طوس،1367ش.

9. جمل، سليمان؛ الفتوحات الالهية، دار احياء التراث العربى، بيروت.

10. حقى البروسوى، اسماعيل؛ تفسير روح البيان، دار احياء التراث العربى، بيروت، 1421هـ.

11. موسوي بجنوردي، كاظم؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامى، مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامي، تهران، 1373ش.

12. راغب اصفهانى، مفردات الفاظ قرآن، دارالكتب العلمية، قم.

13. سبحانى، جعفر؛ منشور جاويد، دارالقرآن الكريم، قم، 1374ش.

14. سيوطى، جلال الدين؛ و محلّى، جلال الدين؛ تفسيراالجلالين، (در حاشيه تفسير فتوحات الهية).

15. طباطبايى، محمدحسين؛ الميزان فى تفسير القرآن، ترجمه سيد محمد باقر موسوى همدانى، انتشارات محمدى، تهران، 1363ش.

16. طبرسى، فضل بن الحسن؛ مجمع البيان، دارالمعرفة، بيروت، 1408 هـ.

17. فخر رازى، التفسير الكبير، چاپ سوم.

18. قرآن مجيد با كشف الآيات، ترجمه محقق نيشابورى، مؤسسه مطبوعاتى على اكبر علمى، 1382 هـ.

19. القمى، على بن ابراهيم؛ تفسير القمى، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، بيروت، 1421هـ.

20. كاشانى، ملافتح اللَّه؛ منهج الصادقين، كتابفروشى اسلامية، تهران، 1346ش.

21. محقق، محمدباقر؛ دائرة الفرائد، انتشارات بعثت، تهران.

22. معزى، سيدكاظم؛ترجمه قرآن كريم، (به ضميمه فهرست نامه قرآنى دكتر راميار)، مؤسسه انتشارات صابرين، 1363ش.

23. معلوف، لويس؛ المنجد، چاپ بيست و يكم، دارالمشرق، بيروت، 1373م.

24. مقاتل بن سليمان، تفسير مقاتل بن سليمان، دارالكتب العلميه، بيروت، 1424 هـ.

25. مكارم شيرازى، ناصر ؛ تفسير نمونه، دار الكتب الاسلاميه، تهران،1361ش.

26. ------------- ؛ترجمه قرآن كريم، شركت چاپ و انتشارات اسوه، 1381ش.

27. ميبدى، ابوالفضل؛ كشف الاسرار و عدة الابرار، اميركبير، تهران، 1376ش.

28. نورى، ميرزا حسين؛ مستدرك الوسائل، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، قم، 1407هـ.

29. هاشمى رفسنجانى، اكبر؛ تفسير راهنما، دفتر تبليغات اسلامى، قم، 1380ش.

پي نوشت

1- امام حسين‏عليه السلام در مسير كربلا به مردى چنين فرمود: «لو لَقَيتُك بالمدينة لاريتُكَ اثر جبرئيل فى دارِنا...» «اگر در مدينه تو را مى‏ديدم نشانه‏هاى آمدن جبرئيل را درخانه خود نشان مى‏دادم.